

متن پرسش

سلام و عرض ادب: استاد، به تازگی وقتی به حاج قاسم و مقبره اش فکر می کنم، گویی به امام حسین (ع) و کربلا فکر می کنم! از بس حس عجیبی است می ترسم به کسی بگویم فکر کند من خلط بین حسین بن علی و حاج قاسم کرده ام. اما نه، احساس شدید نور امامت می کنم از این جریان حاج قاسم! حس حضور امام بیش از پیش در حوالی حاج قاسم برایم دور می زند! استاد براستی من به افراط افتاده ام یا در عالم خبری است؟ فقط دوست دارم در این مقام و به این مقام گریه کنم. جاذبه های دنیوی که آرام آرام با منازل السائرین و چهره هایش در قلبم بی مقدار می شد، بعد از حاج قاسم کل دنیا برایم رنگ باخت. خیلی گریه می کنم، خواب حاج قاسم را می بینم. بیداری حاج قاسم را می بینم. صدایش در گوشم مرور می شود (ما ملت شهادتیم ...) زندگی ام شده حاج قاسم. گاهی با خود می گویم مرا تحمل روح بلند حاج قاسم نیست! پس حسین بن علی (ع) که بوده است! نمی توانم حتی فکرش را کنم. که از دموع آن مکتب حاج قاسم ها سر برآورده اند! خدایا علی بن ابی طالب (ع) که بوده!

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: از طرف آن مرد الهی راهی به سوی ما گشوده شده که در افق آن، جمال اولیای الهی را بهتر احساس می کنیم. آری! این اشکها بهره ای از آن اشکی است که در ذات مکتب امام حسین «علیه السلام» جهت لقای الهی به ما عطا شد. حاج قاسم؛ سرّ عظیم نهضت حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» است و یافتن سرّ، کار آسانی نیست. این مرد ما را «راز آشنا» کرد. در کتاب «گوش سپردن به ندای بی صدای انقلاب اسلامی» نکته ای در رابطه با «راز آشنایی» عرض شده است که شاید در این جا نیز به کار آید. موفق باشید

معنای زندگی با «راز»

«وجود» همه جا هست، هیچ جایی هم نیست، هیچ چیزی هم نیست یعنی «ماهیت» و «چیز» نیست. انسان با انس با «وجود» در پناه چیز دیگری آرامش نمی یابد مگر در پناه آن ندایی از حقیقت که خداوند در مظاهری خاص با ما از آن طریق سخن می گوید؛ مثل مظهري به نام انقلاب اسلامي. زیرا همان طور که عرض شد در آن صورت انسان متوجهی طریقتی شده است که در آن طریقت در پی نشان چیزی است که پیدا می شود ولی به سرعت دامن برمی کشد و می گریزد و در مقابل ما منزلی را

قرار می‌دهد که باید طی شود. معنای زندگی با راز از این قرار است و این نکته‌ی مهمی است که نمی‌توان از آن غافل شد و ادعای تفکر داشت. عرض شد حججی‌ها خودشان هم ندانستند چه کار کردند ولی متوجه شدند باید کاری بکنند، «برقی از منزل لیلی بدرخشید و برفت». خداوند راهی جلوی آن‌ها گشود تا اگر مرد راه هستند بتوانند به درستی قدم در راه بگذارند. خداوند از طریق حضرت روح الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» راهی در مقابل ملت‌ها و به‌خصوص ملت ایران گشود و شهداء توانستند در آن راه قدم بگذارند. اگر پرسیده شود خصوصیات آن راه چیست، جواب می‌شنوید شرط درک راه، رفتن در راه است، تعریف‌کردنی نیست. به گفته‌ی جناب عثمان سامانی:

شرط راه آمد، نمودن قطع راه / بر سر رهرو چه معجز چه کلاه

حتماً تجربه کرده‌اید، همان برقی که راهی را در مقابل انسان می‌گشاید، به سرعت دامن برمی‌کشد و می‌گریزد ولی در مقابل ما منازلی قرار می‌دهد که باید طی شود تا در مسیری قرار گیریم که البته در آن مسیر، تحول تفکر نسبت به حقیقت همواره با ما خواهد بود. این یعنی همواره در آغاز قرارگرفتن و آینده را از آن آغاز شروع کردن. زیرا آینده همواره برگشت به آغاز است، آغازی که با افق انقلاب اسلامی شروع شده است و در جلسات گذشته بر آن تأکید شد که: «تفکر، بازگشت دائم به آغاز است». برقی می‌درخشد و ما را متوجه‌ی حقیقت دوران خود که همان آغازی است که با انقلاب اسلامی شروع شده است، می‌کند و ما را به تفکر می‌رساند. تفکری که آینده و گذشته برایش در میان نیست. زیرا حقیقت همواره در صحنه است.

عنایت داشته باشید که وقتی احساس کردید در مورد آن چه باید فکر شود، فکر کرده‌اید و تمام شده؛ آن روز را روز عزای تفکر بدانید. اگر به دنبال این باشید که چیزی بیاموزید و تمام، معلوم است راه را درست نرفته‌اید در حالی که با رخدادی مثل انقلاب اسلامی راهی در مقابل شما گشوده شده است که به سوی حضرت مهدی (عج) اشاره دارد.

از طریق انقلاب اسلامی که حقیقت متعین این دوران است راه به سوی امامت و قرآن گشوده می‌شود. انقلاب اسلامی شأنی از شئون وجود مقدس حضرت امام زمان (عج) است و با نظر به آن حضرت به عنوان امام زمان، می‌توان از مرگ جاهلیت آزاد شد و دین را درست فهمید. لذا همان‌طور که اگر کسی امام زمانش را نشناسد، بقیه‌ی ابعاد دین‌اش برایش مبهم می‌ماند؛ - زیرا امام زمان (عج) صاحب زمان‌اند و با ایشان می‌توان در زمان و تاریخ خود حاضر شد- انقلاب اسلامی نیز راهی است که اگر بتوانیم درست آن را پیدا کنیم، حقیقت دوران خود را پیدا کرده‌ایم و از آن طریق انس با همه‌ی حقایق عالم برای ما گشوده می‌گردد